

تعریب یعنی عربی گردانیدن چیزی که در اصل عربی نبوده

تاریخ و فرهنگ ایران
پوشینه نخست برگ 7 و پس از آن
دکتر محمد محمدی ملایری

« .. معمولا وقتی در تاریخ ایران از دوره پیش از اسلام و دوران اسلامی آن یاد میشود گویی از دورانهایی سخن میرود از هم گسسته و بی پیوند که دیواری آن دو را از هم جدا ساخته آنچه در آن سوی دیوار بوده نابود منقرض گشته و آنچه در این سوی دیوار است نوظهور و نویافته است. این پنداری است نادرست و با واقعیات تاریخی ناسازگار. این از نوشته هایی برمیاید که تنها یه یک سوی از تاریخ چشم گشوده و بر سوی دیگر چشم بسته اند، زوال قدرت ساسانیان را نباید با زوال ملت ایران، به عنوان ملتی کهن و قائم به فرهنگ و تمدن خویش، اشتباه کرد. بافت اجتماعی و فرهنگی مردم ایران بر پایه هایی استوار بوده که از درون خود آن مردم و ویژگیهای طبیعی و موقع جغرافیایی سرزمینی که در آن می زیسته اند و از تاریخ کهن ایشان مایه میگرفته. و ریشه هایی پیوند همه ساکنان پراکنده این سرزمین گسترده هم همواره در خصایل ملی و ویژگیهای فرهنگی و تاریخی آنها نهفته بوده است.

بی گفتگو است که دوره هایی که این مردم از درون خود و برخاسته از فرهنگ خویش مردانی آگاه و توانا یافته و دولتهایی جامع و فراگیری افکنده اند خصایل ملی و فرهنگی ایشان هم جلوه روشن تر و گسترشی بیشتر داشته، ولی چنان نبوده که در غیبت چنان دولتها و چنان دولتمردانی فرهنگ و تمدن ایشان هم از پویش و تحرک باز ماند و سیر تاریخی آن متوقف گردد.

تاریخ کهن این سرزمین از دوره های نامساعدی که پیش از این دوران مورد گفتگو بر این مرز و بوم گذشته یادگارهای برجسته ای از کارایی نیروهای درونی جامعه ایرانی در خود نهفته دارد. در این دوران هم که در این کتاب مورد گفتگو است جامعه ایرانی همان جامعه کهنسالی بود که همه آن نیروها را در خود ذخیره داشت، و اگر قدرت سیاسی خود را از دست داده بد نیروهای درونی و جاذبه های فرهنگ و تمدن آن پا برجا بود. تمدن و فرهنگی که جامعه اسلامی هم که ایرانیان خود یکی از ارکان مهم آن شده بودند بدان نیاز فراوان داشت، و برای را بردن دولت نوپای خود نه از دست آوردهای دولتهای گذشته این سرزمین بی نیاز می توانست بود و نه از تجارب مردم کارآموده آن چشم پوشی میتوانست کرد.

هنگامی که اعراب مسلمان بر مدائن پایتخت دولت ساسانی دست یافتند و بر همه عراق که در آن هنگام استان مرکزی ایران بود و دل ایرانشهر خوانده میشد مسلط شدند و دیوان خراج و مجموعه نظام مالی ایران را در اختیار گرفتند خود را با سازمانی منظم و تا حدی پیچیده روبرو یافتند که تصرف در آن نه در حد توانایی خویش دیدند و نه به مصلحت خود یافتند. «

« نظام دیوانی ایران را که از نظامهای پیش رفته و معروف آن روزگار و نتیجه قرنهای علم و تجربه و وزیران فرزانه و آگاه و دبیران کارآموده بود به صورت پشتوانه ای استوار و الگویی نمونه برای دولت نوپای خلفت، که در گذشته عربی خود چنان الگویی نداشتند، درآورد.

از دوره خلفای عباسی بگذریم که در دوران شکوفایی دولت آنان **وزیران ایرانی** اداره آن را برعهده داشتند، و برخی از همان خلفا پیروی از آن آیین را وجهه همت خود داشتند و عدول از آن را جایز نمی شمردند. این نظر ستایش آمیز را حتی در امویان هم که دل خوش از ایرانیان نداشتند می توان دید.

وقتی خالد بن عبدالله قسری که از سوی هشام بن عبدالملک خلیفه اموی کارگزار او در عراق بود از خلیفه اجازه خواست تا پلی بر روی دجله، در جایی که مناسب تشخیص داده بودند، بسازد هشام به او نوشت اگر این کار شدنی بود ایرانیها کرده بودند. و چون خالد اصرار ورزید هشام به این شرط موافقت کرد که اگر این کار درست از آب درمیامد زیان آن را خود برعهده گیرد. خالد هم هزینه ای سنگین آن را ساخت و چون دیری نپایید که طغیان آب آن را ویران ساخت، هشام هم به عنوان جریمه تمام هزینه آن را از او گرفت. «

«... ولی با همه این احوال باز بر خلاف واقعیت‌های تاریخی که به برخی از آنها اشاره شد تاریخ ایران و تاریخ ادب و فرهنگ ایران در این دوران چنان در پرده های ابهام و تاریکی‌های تاریخ باقی مانده که جز دوران انقطاع و بی خبری نامی مناسب تر برای آن نیافته اند.

چرا؟

پاسخ این چرا و چراهای دیگری را که پژوهندگان تاریخ این دوران بدانها برمیخورند باید در عوامل متعددی جستجو کرد که مهمترین و موثرترین آنها عامل **تعریب** است. تعریب یعنی عربی گردانیدن چیزی که در اصل عربی نبوده و به گونه ای که از هر لحاظ به زی عربی درآید و اصل و تبار آن بکلی فراموش گردد.....

یکی از این گونه ها تعریب اشخاص است بدین ترتیب که به جای نام اصلی آنها نامی عربی بر آنها نهند و با نادیده گرفتن اصل و تبار آنها با نسب **ولاء** آنها را به فرد یا قبیله ای عربی منسوب سازند و آن را به جای اصل و تبار واقعی آنها به کار برند. بادیه نشینان چون به افراد یا قبایل دیگری غلبه می یافتند هم اموال آنها را به غنیمت می بردند و هم افراد آنها را به اسارت می گرفتند. کسانی که بدین گونه یا بگونه های دیگری به اسارت می افتادند و به بردگی کشیده می شدند، حتی هنگامی هم که آزادی خود را به هر نحوی به دست می آوردند باز از وابستگی این فرد یا قبیله رها نمی شدند بلکه همچنان با نسب **ولاء** به آنها وابسته می ماندند و این وابستگی همچنان به اولاد آنها هم سرایت می کرد. این افراد را **مولی** می خواندند. (22)

دیگر از این گونه های تعریب که پرده های دیگری از ابهام بر تاریخ و فرهنگ این دوران افکنده **تعریب تاریخ** است. مراد از تعریب تاریخ این نیست که کتابهایی که در قرنهای نخستین اسلامی درباره تاریخ آن دوران تالیف شده همه به زبان عربی است. این هم نیست که آن کتابها که غالباً در سرزمین ایران و به وسیله مولفان ایرانی و در دورانی تالیف شده اند که ایرانیان خود از اعضا برجسته و فعال جامعه اسلامی به شمار می رفته اند، و این کتابها هم که به مسامحه تاریخ اسلامی خوانده می شوند، می بایستی شامل مطالب بیشتری درباره آنان و سرزمینشان باشند ولی چنین نیستند، بلکه مطالب اصلی آنها چیزهایی است که به قبایل مهاجر عرب و سران و سرداران ایشان و جنگ و جدال بین آنان یا قهر و غلبه آنان بر دیگران ارتباط می یابد.

بلکه مراد از تعریب تاریخ این است که روال کلی حاکم بر این تاریخها چنان است که قرائت آنها این توهم را در خواننده پدید می آورد که در آن دوراها در این سرزمین پهناور نه مردم دیگری که در جنب کوچ نشینهای عرب وجودی قابل ذکر داشته باشند وجود می داشته اند، و نه رویداد دیگری جزممانها که پای آن قبایل یا سرانشان در میان بوده قابل ذکر می بوده، و نه زبان دیگری جز زبان عربی در آن گسترده جغرافیایی کاربردی داشته. و خلاصه آنکه در این تاریخها همه چیز در همه جا و همه وقت در همان قبایل و سران عرب و تحرکات آنها خلاصه می شده و عناصر و رویدادهای دیگر آن چنان در سایه اینان قرار گرفته اند که گویی اصلاً قابل توجه نبوده اند.

این امر تا حدی ناشی از آن است که کتب تاریخ عربی مبتنی بر روایات شفاهی و نقل گفته هایی است که در قالب روایات از کسانی که معمولاً راوی شناخته شده اند نقل می شود، به همین سبب تنها منعکس کننده آن مقدار از رویدادها و در بردارنده نام آن عده از افراد یا گروههایی هستند که در دایره دید همان راویان و کانون اهتمام آنها یا حوزه فهم و درک آنها قرار می گرفته اند. و از آنجا که این روایات غالباً در اصل به یک راوی عرب می پیوسته اند، از این رو در این کتابها به ندرت می توان به مطالبی خارج از دید همان راویان عرب که دایره دید و کانون اهتمامشان از همان اعراب مهاجر و مجاهداتشان فراتر نمی رفته است دست یافت، و از این جا است که در آنها درباره رویدادهای مهم دیگری که در این دوران در این سرزمین و در جهان اسلام رویداده، کمتر میتوان اطلاعاتی به دست آورد مگر گاهی از طریق برخی از اخباری که به فردی از اعراب ارتباط میافته و در آنها اشاره ای هم به آن رویداد شده باشد، مانند نقل دستگاه مالی ساسانی به زبان فارسی که مدتی نزدیک به هفتاد سال همچنان در دستگاه وابسته به خلافت در عراق ادامه داشت. و آن رویداد بسیار مهمی در تاریخ ایران و اسلام بود که اگر به همان گونه که روی داده بود در این تاریخها منعکس می گردید بسیاری از ابهامهایی را که در تاریخ این دوران سایه افکنده از میان می برد. ولی از تمام این رویداد بزرگ تنها خبر کوچکی از آن در چند جمله کوتاه در روایتی که به **حجاج بن یوسف** ارتباط می یابد، دایره بر اینکه در زمان وی دیوان عراق از فارسی به عربی برگردانده شد (30). در تاریخها منعکس شده که اگر نبود همین چند جمله کوتاه که خود راهنما و وسیله ای برای تحقیق بیشتر در این امر تواند بود هم آن رویداد و هم امور دیگری که برای تاریخ ایران در این دوران کمال اهمیت را دارد بیش از این که هست در ابهام باقی می ماند.

خبری هم که درباره تجدید مساحت زمینهای کشاورزی عراق در زمان عمر در تاریخها آمده در نادیده گرفتن عوامل اصلی یعنی عوامل محلی و ایرانی آن از این هم ابهام آمیزتر است. خبر این است که عمر پس از فتح عراق، امر نماز و سپاه کوفه را به **عمار بن یاسر** و امر قضا را به **عبدالله بن مسعود** و امر مساحت اراضی مزروعی آنجا را به **عثمان بن حنیف** واگذار کرد، و در

روایتی دیگر هم آمده که عمر عثمان بن حنیف را مامور مساحت زیر دجله یعنی قسمت غربی آن نمود و مساحت آن سوی دجله را به **حذیفه بن الیمان** واگذار و آن دو تمام عراق را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب مساحت کردند (31).

این عملی که به عنوان تجدید مساحت ذکر شده در واقع بازنگری مجدد در همان مساحتی بوده است که نخست قباد پدر انوشیروان بدان آغاز کرد و چون روزگار او به اتمام آن وفا نکرد در زمان انوشیروان به انجام رسید و به نام او هم خوانده شد. البته این تجدید مساحت به اندازه آن عمل نخستین وقت گیر نبوده چون در این زمان نتایج همان مساحت نخستین که ملاک عمل دیوان خراج می بوده در دیوان وجود داشته و در تجدید مساحت به عنوان پایه محاسبات به کار گرفته می شده، ولی چنان ساده و آسان هم نبوده که بدون استعانت از همان دستگاههای مجهز دیوان و نیروی ماهر موجود در آن از قبیل مهندسان و زمین پیمایان و دبیران دیوان و محاسبان و آمارکاران و کارشناسان امور کشاورزی و حزاران و غیره شدنی باشد. و تنها به وسیله دو مرد عربی که به کلی با این گونه امور بیگانه بوده اند صورت پذیرد. خاصه که از زمان انوشیروان به این سو که مدتی بیش از پنجاه سال می گذشت در اراضی مزروعی انجا و نوع زراعتشان تغییرات بسیاری روی داده بود که مبیایستی بازشناسی شود و با دفاتر موجود که مبتنی بر همان مساحت قدیم می بوده تطبیق گردد. و سیر امور نشان می دهد که همه این کارها صورت پذیرفته آن چنانکه خلیفه توانسته در مدتی کوتاه تر آن را به انجام رساند و افزون بر آنچه طبق نهاده های انوشیروان از خراج عراق وصول می شده که همه آنها خراج زمینهای آباد و مزروع بوده، بر زمینهای نایاب هم که دسترسی به آب می داشته اند خراجی وضع کند و بر خراج هر جریب گندم و جو هم یک یا دو قفیز گندم برای ارزاق سپاهیان بیفزاید (42).

ولی تمامی این تشکیلات وسیع و خیل عظیم مساحان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و مانند اینها که در مدتی نه نسبتا کوتاه تمام آن روستاها و اراضی زراعتی آنها را بازدید کرده اند از محیط دید آن روایان عرب خارج مانده (43) و تنها همان دو مرد عرب عثمان بن حنیف و حذیفه بن الیمان در محیط دید آنها باقی مانده. بلی گوسفندی هم که نیمی از آن کارمزد روزانه آن دو تن بوده و نیم دیگرش به عمار بن یاسر عامل خلیفه در کوفه تعلق می گرفته، نیز در محیط دید آنها قرار داشته و حتی این هم که کله و پاچه و اعضا داخلی آن گوسفند که آنها را **سوقط** می گفته اند به سهم عمار عامل خلیفه میشده نیز از دید آنها خارج نمانده است (44).

این روش نقل اخبار از طریق روایات که حاکم بر تاریخهای عربی اسلامی گردید اثر بسیار نامساعد دیگری هم بر فرهنگ ایران گذارد که آن را بیشتر در ابهام فرو برد. **محمد بن جریر تبری** را با تاریخ مفصل و پرآوازه اش و دقت و امانتی که در نقل روایات مختلف به کار برده است، در جهان اسلام **پدر تاریخ** خوانده اند. او با این که آنچه درباره تاریخ ایران پیش از اسلام نوشته مطالبی بوده است که در کتابهای تاریخی و نوشته های ایرانی قبل از اسلام نوشته بوده (45)، کتابها و نوشته هایی که در روزگار تبری، غالبا هم اصل فارسی و هم ترجمه های عربی آنها وجود داشته، و در دسترس خود تبری هم بوده، و تبری می توانسته همه آن چه را از تاریخ پیش از اسلام ایران در کتاب خود آورده همه را از همان کتابها و نوشته های ایرانی و یا به استناد آنها نقل کند ولی چنین نکرده، بلکه به پیروی از همان سنت حاکم همه آنها را از قول روایانی همچون **هشام بن محمد** یا **وهب بن منبه** یا شعبی و مانند این ها نقل کرده است و حتی در تمام آن کتاب مفصل اسمی هم از یک کتاب یا نوشته ایرانی که در مورد استفاده یا مراجعه او بوده اگر چه ترجمه عربی آن باشد، دیده نمی شود. تبری با این که در جاهایی از کتاب خود مطالبی هم از علمای اُرس آورده که مقصود وی علمای قبل از اسلام ایران بوده اند ولی در کتاب او نام هیچ یک از آن علما را نمی توان یافت.

این روش باعث گردید که کتابها و نوشته های پیش از اسلام ایران از مسیر اصلی تاریخ این دوران برکنار ماند و مطالب آنها بی آنکه نامی از خود آنها برده شود کم و بیش و گاه با اختصار و تحریف در مولفات عربی دیگر گنجانده شود و خود آنها به تدریج فراموش شوند و از میان بروند. و چنین بود که نوشته های ایرانی به هر صورت و در هر زمینه که بود به خورد زبان عربی رفت و از خود آنها جز برخی نامها و آثار پراکنده آنها در مولفات قرنهای نخستین نشانی باقی نماند آن چنانکه با مرور زمان کم و وجود چنان کتابها و نوشته هایی مورد تردید افرادی که با چنان مولفاتی سروکاری نداشتند قرار گرفت.

(22) **مولی در عربی در دو معنی متضاد به کار رفته، هم بزرگ و سرور و حامی، و هم وابسته و خادم و تحت الحمایه، ولی از وقتی که مولی به معنی دوم آن گسترش بی سابقه یافت، این کلمه و به ویژه جمع آن مولی در مولفات عربی جز در همین**

معنی دوم به کار نرفت. و به همین سبب موالی در عرف اعراب طبقه ای بودند در مرتبه ای پایین تر از عرب، و نه برخوردار از همه حقوقی که ایشان از آن برخوردار بودند. در زبان فارسی مولی همچنان در معنی اول بکار می رود.

(40) بلاذری، فتوح البلدان ص 330-331

(41) بلاذری، فتوح البلدان ص 368

(42) تبری 962/1

(43) برای این که از اهمیت کار مساحت و دقت و اهمیتی که در آن رعایت میشده آگاهی ولو به اجمال حاصل آید به آنچه صاحب تاریخ قم از کتابی قدیم تر که در این صنعت تالیف شده بوده، نقل کرده است مراجعه شود. تاریخ قم، تصحیح سید جلال الدین تهرانی، چاپخانه مجلس 1313 هـ. ش. ص 107

(44) بلاذری، فتوح البلدان ص 330

(45) فلد که در مقدمه ای که بر ترجمه آلمانی بخشی از تاریخ تبری که به دوره ساسانیان باز می گردد نوشته است، این مطلب را به خوبی شرح داده. وی این بخش از تاریخ تبری را در سال 1879 میلادی به آلمانی ترجمه کرده است.

گردآورنده:
شاهین کاویانی



[/http://derafsh-kavayani.com/books](http://derafsh-kavayani.com/books)